

فره‌مندی در شاهنامه فردوسی و بحران جانشینی

وحید بهرامی عین‌القاضی*
روح‌الله اسلامی**

چکیده

مسئله جانشینی و ولیعهدی شاهان در شاهنامه فردوسی، یکی از مشکلات اساسی در ساختار سیاسی آن دولت به‌شمار می‌رفت که در مقاطعی، دولت و کشور را با بحران و جنگ داخلی روبه‌رو می‌کرد. پادشاهان و بزرگان کشور، براساس قاعده‌داشتن فره‌ایزدی و نژاد (فره‌شاهی)، جانشین را انتخاب می‌کردند. با وجود این قاعده، اختلاف و ستیز بین شاهزادگان، گروه‌بندی در بین

* (نویسنده مسئول) دانشجوی دکترای علوم سیاسی، گرایش اندیشه‌های سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد (vahid.bahrami@mail.um.ac.ir)

** استادیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد (eslami.r@ferdowsi.um.ac.ir)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۱۲/۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۱

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال سیزدهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۶، صص ۴۵-۷۲

درباریان، پهلوانان، و نظامیان، به‌عنوان عوامل مؤثر بر این مسئله را در پی داشت و در دوره‌هایی با تردید در شیوه انتخاب ولیعهد و جانشین، باعث تشدید بحران و نیز جنگ داخلی شد. پرسش اصلی این پژوهش در راستای مسئله اساسی تحقیق، بر محور انگیزه‌ها و دلایل و عوامل مؤثر بر پدیده جانشینی شاهان در شاهنامه فردوسی و پیامدها و نتایج آن استوار است. روش فهم ما برای استخراج شیوه انتخاب جانشین و پیامدهای آن، بازخوانی متن شاهنامه فردوسی همراه با توصیف است که در این خوانش متن، بایسته‌های جانشین، شیوه گزینش، و بحران‌های این انتخاب‌ها را بررسی خواهیم کرد.

واژگان کلیدی: شاهنامه، قره‌مندی، جانشینی، بحران

مقدمه

یکی از نخستین مشکلات و دشواری‌هایی که پادشاهان شاهنامه از همان آغاز با آن روبه‌رو شدند و به‌نوعی به ساختار سیاسی حکومت در شاهنامه مربوط می‌شد، مسئله ولیعهدی و جانشینی بود. این مسئله دست‌کم تا پایان این کتاب حماسی ایرانیان، یکی از دغدغه‌ها و نگرانی‌های شاهان به‌شمار می‌رفت. مسئله اساسی این تحقیق، کیفیت امر ولیعهدی و جانشینی شاهان در شاهنامه فردوسی است. از آنجاکه قانون ثابت و روشنی در این زمینه تعریف نشده بود، با وجود وصیت یا انتخاب توسط شاهان وقت در زمان حیات خود، اعتراض‌ها و نارضایتی‌های جدی‌ای به‌وجود می‌آمد که پیامدهای خطرناکی برای حکومت داشت. پرسش اصلی این پژوهش در راستای مسئله اساسی تحقیق، بر محور انگیزه‌ها و دلایل و عوامل مؤثر بر پدیده جانشینی شاهان در شاهنامه فردوسی و پیامدها و نتایج آن استوار است. درباریان و نخبگان سیاسی، داشتن فره ایزدی را به‌عنوان یک قاعده در انتخاب ولیعهد و جانشین شاه در نظر داشتند، اما عواملی مانند شاهزادگان و تعداد آن‌ها، پهلوانان و امیران نظامی و موبدان و بزرگان کشور در این امر نقش مؤثری داشتند. این مقاله به‌دلیل گستردگی شاهنامه، تنها به گذاره بحران جانشینی در بین معروف‌ترین پادشاهان و داستان‌های شاهنامه پرداخته، عوامل مؤثر و دخیل در مسئله جانشینی و ولیعهدی را بررسی کرده و پیامدها و نتایج آن را به تحلیل نه‌شسته است. روش پژوهش در این نوشتار، خوانش متن است و شیوه گردآوری داده‌ها نیز به روال پژوهش‌های کتابخانه‌ای است. این مقاله با هدف طرح و بررسی یکی از مشکلات ساختار سیاسی مناسبات قدرت و عوامل مؤثر بر پیدایش، تداوم و منطق حاکم بر آن، و تحلیل پیامدها و نتایج آن نوشته شده است.

۱. پیشینه پژوهش

با وجود اینکه درباره شاهنامه از منظرها و جنبه‌های گوناگون، پژوهش‌های زیادی انجام شده است، اما کمتر به موضوع مورد بررسی این مقاله توجه شده است. آثار پژوهشی مربوط به شاهنامه را می‌توان به چهار دسته بزرگ تقسیم کرد. گروه نخست، شامل آثاری می‌شود که بر جنبه ادبی شاهنامه و زبان فاخر آن تأکید دارند. کتاب «از پاژ تا دروازه رزان» محمدجعفر یاحقی (۱۳۷۱) از جمله آثار این دسته به‌شمار می‌آید. دسته دوم، شامل باورهای دینی، ملی و خردگرایانه فردوسی می‌شوند. «بوسه بر خاک پی حیدر علیه‌السلام»/ابوالحسنی و «انسان آرمانی و کامل» رزمجو (۱۳۶۸) از این دسته‌اند. سومین گروه که از نظر تعداد، کمتر از دو گروه پیشین است، دربرگیرنده آثاری است که پدیده‌های سیاسی شاهنامه را بررسی کرده‌اند. یکی از کتاب‌های نوشته‌شده در این حوزه، کتاب «اعتمادمقدم با عنوان «شهریاری در ایران بر بنیاد شاهنامه» (۱۳۵۰) است که حکومت و ویژگی‌های حاکم را با نگاه به شاهنامه تحلیل کرده است. محمدعلی اسلامی ندوشن، نگرش فردوسی به جهان و جایگاه ایران در جهان را در کتاب «ایران و جهان از نگاه شاهنامه» (۱۳۸۱) بررسی کرده است. عنایت‌الله رضا در «پیوستگی آیین شاهنشاهی با زندگی و معتقدات ایرانیان» (۱۳۵۵) دلایل شکل‌گیری نهاد شاهنشاهی را بررسی می‌کند. ولفگانگ کناوت در کتاب «آرمان شهریاری ایران باستان» (۱۳۵۵) که توسط سیف‌الدین نجم‌آبادی به فارسی برگردانده شده است، شاه آرمانی و جایگاه او را در اندیشه ایران باستان به بحث می‌گذارد. مجتبیایی نیز در «شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان» (۱۳۵۲) ویژگی‌های پادشاهی آرمانی در ایران را با دیدگاه افلاطونی تطبیق می‌دهد. فرهنگ رجایی در بخش دوم کتاب خود با عنوان «تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان» (۱۳۹۵) به طرح خطوط اندیشه سیاسی در ایران باستان می‌پردازد. او از عواملی مانند هم‌ترازی دین و سیاست، تمایل به یکتاپرستی، تقسیم کار اجتماعی، و اندیشه شاهی در ایران باستان بحث می‌کند، اما شاهنامه، محور کار او نیست و مباحث کلی را مطرح می‌کند.

دسته چهارم، به‌طور تخصصی و با جزئیات دقیق‌تری به مقوله فرهمندی و شاهنامه می‌پردازند و هریک با نگاه متفاوتی به آن می‌نگرند؛ به‌عنوان نمونه، کرین

نگاه هم‌دلانه‌ای به فرهمندی دارد و بر این نظر است که هرآنچه سه‌روردی و فردوسی در مورد شاهان می‌گویند، درست است. او شورشگران را نکوهش می‌کند (۱۳۸۴ و ۱۳۹۱). برعکس، باقر پرهام در کتاب «با نگاه فردوسی» (۱۳۷۳) نگاه انتقادی به شاهنشاهی دارد و می‌گوید، فرهمندی شاهان نیاز به تجدید ساختار داشته است که سنت‌ها، مانع تحول آن می‌شدند. شمیسا در کتاب «شاه‌نامه‌ها» (۱۳۹۶) به موضوع فرهمندی و ویژگی‌های شاه آرمانی ایرانیان در شاهنامه پرداخته و در مقاله‌های کوتاهی به صورت توصیفی، خرد سیاسی ایران را ترسیم کرده است. شاهرخ مسکوب نیز همانند شمیسا در مقاله‌ها و کتاب‌های متعددی همچون «سوگ سیاوش»، «مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار»، «هویت ایرانی و زبان فارسی» و «ارمغان مور» (۱۳۵۴، ۱۳۴۲، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۴) با روایتی بی‌طرفانه و توصیف‌گر به خرد سیاسی ایران در شاهنامه، به‌ویژه موضوع فرهمندی شاه، پرداخته است. رستم‌وندی در کتاب «اندیشه ایرانشهری در عصر اسلامی» (۱۳۸۸) و طباطبایی در «زوال اندیشه سیاسی در ایران» (۱۳۹۴) نیز رگه‌های تداوم خرد سیاسی ایرانشهری و فرهمندی در شاهنامه را بررسی کرده‌اند. این دو بر این نظرند که همه شاخص‌های اندیشه سیاسی ایرانی را در شاهنامه می‌توان یافت.

خاتمی مطلق در مقدمه‌ای که بر تصحیح شاهنامه نوشته است، ضمن اشاره به موضوع هنر و گوهر شاهی، فرهمندی شاهان در شاهنامه را تحلیل کرده است. مصطفی رحیمی در کتاب «تراژدی قدرت در شاهنامه» (۱۳۶۹)، علی رضاقلی در کتاب «جامعه‌شناسی خودکامگی» (۱۳۹۱)، همایون کاتوزیان در کتاب «ایران، جامعه کوتاه‌مدت» (۱۳۹۱) و مقاله «فره ایزدی و حق الهی پادشاهان» (۱۳۷۷) در تحلیل خود از شاهنامه فردوسی به ماهیت استبدادی و سنت‌پرستی اشاره کرده و متن فردوسی، به‌ویژه داستان رستم و اسفندیار، را با رویکردهای مدرن تحلیل کرده‌اند. برخلاف نگاه بالا، امیدسالار در کتاب «بوطیقای سیاست» (۱۳۹۶)، سنت شرق‌شناسانه و نگاه‌های غربی به شاهنامه فردوسی را نقد کرده است و از شاهنامه و سنت‌های سیاسی آن به‌عنوان شعر حماسی، دفاع کرده است، اما در این دسته نیز کل پژوهش‌های انجام‌شده در زمینه اندیشه فره ایزدی، بیشتر بر جنبه مشروعیت‌بخشی الهی این اندیشه تأکید می‌کنند و متناسب با نگاهی که به این مقوله

دارند، آن را برای اندیشه سیاسی، مثبت یا منفی می‌دانند و مباحث فرهمندی و جانشینی در شاهنامه مطرح نیست؛ بنابراین، اگر فردوسی را چنان‌که مجتبایی می‌گوید، راوی صادق اسطوره‌ها و داستان‌های کهن ایران بدانیم، آن‌گاه تمرکز بر آسیب‌شناسی فرهمندی و بحران جانشینی در ایرانیان باستان می‌تواند بسیار اساسی و کاربردی باشد. تازگی این مقاله نیز در همین موضوع و منظر آن نهفته است.

۲. چارچوب نظری تکنیک‌های فرهمندی

یکی از مسائلی که در علم سیاست بررسی می‌شود، چگونگی رسیدن فردی به رهبری یا فرماندهی سیاسی است؛ اینکه چه ویژگی‌هایی لازم است تا یک فرد به‌عنوان سیاست‌مدار در رأس سیاست‌گذاری دولت قرار گیرد. در نظریه‌های علوم سیاسی، با عنوان نخبه‌گرایی، در مورد کیستی و چیستی فرمانروا بحث شده است؛ به‌عنوان نمونه، در «کارنامه عهد اردشیر» آمده است که حاکم باید نژاد، تربیت، و جنگ‌آوری داشته باشد (فره‌وشی، ۱۳۹۰). در شهریار ماکیاولی نیز آمده است که کسی حاکم می‌شود که از ویرجو یا فضیلت سیاسی که ترکیبی از روباه و شیرصفتی است، برخوردار باشد (ماکیاولی، ۱۳۹۵). همچنین، از نظر فارابی، تنها خردمندان و کسانی که با عقل فعال ارتباط دارند، از صلاحیت حاکم شدن بر جامعه برخوردار هستند و ماکس وبر نیز در این مورد معتقد است، رهبران سیاسی باید از ویژگی‌های خارق‌العاده و کاریزمایی برخوردار باشند، زیرا این رهبران فرهمند می‌توانند توده‌ها را به خود جلب کرده و با توجه به شمولیت دایره مریدان جانفشان، اقدامات نوآورانه‌ای انجام دهند. قدرت کاریزما به توده مردم، سازماندهی، ایدئولوژی، و اقدامات احساسی نیاز دارد» (پارسونز^۱، ۱۹۷۴: ۳۵۸). در دوران جدید نیز نظریه‌های سیاسی به سمت حاکم کردن نظر شهروندان حرکت کرده است؛ برای مثال، براساس نظر رابرت دال و هابرماس، تنها کسانی صلاحیت حکمرانی دارند که از سوی احزاب و تشکل‌های مردمی انتخاب شوند، اما براساس چارچوب‌های نظری علوم سیاسی، در گذشته، حکمران و جانشینان او، به گوهر و هنر شاهی توجه می‌کردند و در دوران جدید، سیاست‌گذاران در چرخه دموکراتیک قرار گرفته‌اند. شاهنامه، متنی

قدیمی و مربوط به جهان کلاسیک، یعنی روزگاری است که هنوز حکمرانان برای حکمرانی و مشروعیت حکومت خویش به تأیید مردمی به مثابه سازوکار نمایندگی نیاز ندارند. در این جهان، به باور اندیشه ایرانی، مفهوم فره‌مندی و به باور اندیشه غربی، مفهوم کاریزماتیک، بافتار به قدرت رسیدن حاکم و جانشین پس از او را مشخص می‌کند؛ بنابراین، فره‌مندی همچون نور، تأیید خداوندی، و سایه خداوند، از کتیبه‌های هخامنشی تا شاهنامه فردوسی، به عنوان چارچوب فهم هر حاکمیتی در اندیشه ایرانی به شمار می‌آید. سهروردی، واسط میان خرد مزدایی یا خرد ایرانی در بحث فره‌مندی به شمار می‌آید که بعدها شاهنامه به عنوان ستون فقرات اندیشه سیاسی ایران، چنین رسالتی را به عهده گرفت.

اما به صورت تخصصی در مورد مطالعات اندیشه سیاسی شاهنامه سه گونه چارچوب شناخته شده وجود دارد که هر یک بر اساس پیش فرض‌ها و نگرش‌های علمی سعی می‌کنند سیاست در ایران را نقد و بررسی کنند. همه جریان‌ها، فره‌مندی را دال مرکزی اندیشه سیاسی ایران در شاهنامه می‌دانند، اما رویکرد آن‌ها به متن شاهنامه و پیامدهای سیاسی آن متفاوت است.

چارچوب نخست، برآمده از اندیشه پدیدارشناسانی است که تحت تأثیر مطالعات هوسرل و هایدگر، متون سیاسی در ایران، به ویژه فره‌مندی در شاهنامه، را پدیداری تداومی می‌دانند که از ایران باستان تاکنون تداوم یافته است؛ به عنوان مثال، کربن و معین بر این نظرند که ایرانیان، صورت‌های دانایی تکرارشونده و مداومی داشته‌اند که ریشه در مزدیسنا و خرد مزدایی دارد. این جریان، مطالعات فره‌مندی را با دید تفهیمی و درونی بدون زمینه اجتماعی بررسی می‌کنند. در این پژوهش این روش به دلیل اینکه به شدت فلسفی و ادبیاتی است، رها شده است.

چارچوب دوم، مطالعات انتقادی است که مارکسیست‌ها و نحله‌های تفکر انتقادی ارائه کرده‌اند. از نظر این ساختارگرایان، فره‌مندی، توهمی خطرناک و مشروعیتی سنتی است که در دوره‌ای از تاریخ رواج پیدا کرده است. فره‌مندی با دموکراسی و شیوه‌های جدید حکمرانی قابل جمع نیست. ایرانیان با توجه به فرهنگ سنتی و مذهبی و به دلیل غلبه متافیزیک، درکی از دوران جدید ندارند؛ بنابراین، تاریخ دارای جریانی تکاملی است که در ایران، دچار ایستایی شده است. فره‌مندی

در ایران به معنای استبداد و فنون مشروعیت قدیمی است که باید کنار گذاشته شود. همایون کاتوزیان، آبراهامیان، و سعیدی سیرجانی از این منظر به شاهنامه نگریسته‌اند.

این پژوهش نه پدیدارشناسانه است و نه انتقادی، بلکه از منظر علم سیاست و با استفاده از چارچوب تکنیک‌های قدرت به بررسی متن شاهنامه پرداخته است. شاهنامه، متن هویتی و تمدنی ایران است که در آن فرهنگ‌مندی به‌عنوان تکنیک رام کردن و سامان‌دهی قدرت مطرح شده است. بر همین اساس، حکومت‌مندی کیفی فرهنگ‌مندی، آسیب‌شناسی می‌شود؛ به این معنا که با توجه به کیفی و کم‌ضابطه بودن تکنیک فرهنگ‌مندی، همیشه مخاطراتی در کمین مشروعیت حکومت در ایران بوده است (اسلامی، ۱۳۹۰: ۶). به‌طور کلی، تکنیک‌های دوران قدیمی و باستان، کیفی و اندرزی بوده‌اند، تکنیک‌های دوره مدرن، مکانیکی و ماشینی شده‌اند و در عصر اطلاعات با تکنیک‌های اطلاعاتی و سایبری روبه‌رو هستیم (توماس^۱، ۲۰۰۰)؛ بنابراین، این مقاله تنها به تکنیک‌های سنتی و متافیزیکی می‌پردازد و با رویکرد علم سیاست به آسیب‌شناسی فرهنگ‌مندی خواهد پرداخت که توضیحات و چگونگی کاربست آن، در ادامه خواهد آمد.

۳. تکنیک‌های شاهنشاهی ایران: هنر و گوهر شاهی

در این مقاله، فرهنگ‌مندی به‌عنوان تکنولوژی قدرت دوره باستان تحلیل شده است. براساس مدل فوکو و آگامبن هر سامانه معرفتی‌ای دارای ابزارها و دستگاه‌های تکنیکی است که می‌تواند بر واقعیت اثرگذار باشد. ایرانیان باستان با استفاده از تکنیک شاهنشاهی به ثبات و رفاه سیاسی-اجتماعی دست می‌یافتند. این تکنیک، برای جلوگیری از شورش و برقراری دستگاه مشروعیت‌بخش حکمرانی از سازوکارهای ایدئولوژیک دولت کمک می‌گرفت (دین^۲، ۱۹۹۹؛ دوپونت و پیرس^۳، ۲۰۰۱)؛ به‌عنوان مثال، کتیبه‌ها و خدای‌نامه‌ها در این راستا کاربرد داشته‌اند؛ بنابراین،

1. Tomas
2. Dean
3. Dupont and Pearce

حکومت‌مندی به‌مثابه عملیاتی کردن تکنیک‌های قدرت در عرصه سیاست به‌کار می‌رفت و در این نوشتار با محور قرار دادن شاهنامه فردوسی، سعی می‌شود کاربردها و کاستی‌های این تکنیک ارزیابی شود. سازوکار نهاد شاهنشاهی در عین حال که بخشی از فرهنگ‌مندی را در نسب و ارث قرار می‌داد، به‌سوی تکانه‌های بحران حرکت می‌کرد. فرهنگ‌مندی، ربنای ایدئولوژیک حکومت‌مندی بود، اما در میان مؤلفه‌های ساختاری و سازه‌ای، همیشه تعادلی برای ثبات وجود نداشت و گاهی سیستم را به‌سوی آشفتگی می‌برد؛ بنابراین، به‌لحاظ چارچوب نظری، در این مقاله از حکومت‌مندی، تکنولوژی‌های قدرت، و سازوکارهای دستگاه‌های معرفتی نهاد شاهنشاهی استفاده و موضوع بحران جانشینی را به‌مثابه پاشنه آشیل این تکنیک تحلیل می‌کنیم.

جدول شماره (۱). چارچوب‌های بررسی فرهنگ‌مندی

چارچوب‌های مطالعه فرهنگ‌مندی	اندیشمندان	فرهنگ‌مندی سیاسی	پیامدهای آن
پدیداری درون‌دینی	هایدگر	رویکرد مثبت	تداوم اندیشه بدون زمینه اجتماعی
انتقادی	مارکس، فروید	رویکرد منفی	گسست از اندیشه و توهمی دانستن آن
حکومت‌مندی	فوکو، آگامبن	رویکرد علم سیاست	ترسیم تکنیک‌های کیفی قدرت

۱-۳. سازوکار انتخاب ولیعهد یا جانشین در شاهنامه

براساس آنچه در شاهنامه آمده است، برای انتخاب شدن یک شخص به‌عنوان ولیعهد یا پادشاه، به‌جز دین‌دار بودن، داشتن دو ویژگی لازم است: (۱) داشتن نژاد شاهی یا همان فره شاهی، یعنی ولیعهد باید یا از خانواده شاه یا یکی از نوادگان شاهان گذشته باشد؛ (۲) داشتن فره ایزدی که به‌دلیل اینکه رمزآلود و غیرقابل دیده شدن بود، شخص مدعی باید آن را از طریق آزمون اثبات می‌کرد. فردوسی بارها در شاهنامه این دو شرط را از زبان افراد مختلف (برای اثبات حقانیت جانشینی خود) تکرار می‌کند؛ برای مثال، فردوسی این دو شرط را از زبان کیخسرو در ماجرای انتخاب جانشین این‌گونه بیان می‌کند:

سزاوار شاهی و زیبای تخت
بود راد و بیدار و آزاد و شاد

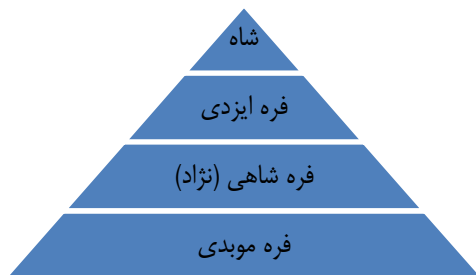
که یزدان کسی را کند نیکبخت
که دین دارد و شرم و فرّ و نژاد
فردوسی، ج ۵، ۱۹۶۷: ۴۰۷

فردوسی، جمشید را نیز (که از نژاد و تیره کیانی و دارای فرّ شاهی است) در هنگام به قدرت رسیدن، این گونه معرفی می کند:

منم گفتم با فرّه ایزدی

کمر بست با فرّ شاهنشهی...

فردوسی، ج ۱، ۱۹۶۰: ۳۹



۱-۱-۳. فرّه شاهی یا نژاد

این نوع فرّ که در شاهنامه، نژاد نیز نامیده می شود، تنها مخصوص خاندان و نوادگان شاه است که به صورت موروثی به افراد خانواده حاکم منتقل می شود. نصب شاهی داشتن، در انتخاب جانشین پادشاه در شاهنامه، نقش محوری دارد و شاهزادگانی که با استناد به فرّ شاهی، مدعی حکومت می شوند، این ادعای خود را بر این پایه استوار می کنند که فرزند شاه یا از نسل یک شاه هستند؛ بنابراین، حکومت را به ارث می برند. حتی حاکمان مستبدی مانند ضحاک و افراسیاب مشروعیت پادشاهی خود را، علاوه بر اعمال زور، براساس نسب شاهی خود نیز توجیه می کنند (رستگار، ۱۳۸۴). برای درک اهمیت نژاد در انتخاب جانشین می توانیم مثال هایی از شاهنامه نقل کنیم؛ برای مثال، ایرانیان که از پادشاهی نوذر پیشدادی خشنود نبودند، به سام پیشنهاد شاهی کردند، ولی سام، خود را به دلیل نداشتن نژاد شاهی، شایسته این سمت ندانست و چنین گفت:

بتخت کیی بر کمر بر میان

که چون نوذری از نژاد کیان

محال است و این کس نیارد شنود

بشاهی مرا تاج باید بسود؟

فردوسی، ج ۲، ۱۹۶۲: ۸

یا هنگامی که کیکاوس در بند دیو مازندران بود، درباریان و بزرگان به رستم پیشنهاد شاهی دادند، ولی رستم به دلیل نداشتن نژاد شاهی، این پیشنهاد را نپذیرفت:

مرا تخت زر باید و بسته شاه!

فردوسی، ج ۸، ۱۹۷۰: ۴۱۴

مباد آن بزرگی مباد آن کلاه

همچنین به سوفرای، فرزند قارن، نیز پیشنهاد شاهی شد، ولی او نیز به دلیل نداشتن نژاد و فرّ شاهی، نپذیرفت و به پیشنهادکنندگان، این گونه پاسخ داد:

تو خواهی که شاهی کنی بی نژاد

فردوسی، ج ۸، ۱۹۷۰: ۴۱۴

همه دوده را داد خواهی بیاد

در ماجرای خسرو پرویز و بهرام چوبینه نیز خسرو به بهرام که برای کسب شاهی، سر به طغیان گذاشته بود، گوشزد کرد که تو از تخم شاهان نیستی، پس چگونه ادعای شاهی داری:

اگر پادشاهی ز تخم کیان

فردوسی، ج ۹، ۱۹۷۱: ۳۰

بخواهد شدن تو که بی زین میان؟

اما جالب‌ترین سخن را درباره اهمیت نژاد در بین ایرانیان برای انتخاب جانشین شاه، قیصر روم بیان می‌کند؛ آنجا که می‌گوید، ایرانیان تا هنگامی که یک شخص از نژاد شاهی زندگی کند، اجازه سلطنت به هیچ شخص بیگانه و فرزانه‌ای را نمی‌دهند:

ببایست دانست کایرانیان

بایران نخواهند بیگانه‌ای

فردوسی، ج ۹، ۱۹۷۱: ۲۴۱

چو ببیند شاه از نژاد کیان

نه قیصر نژادی نه فرزانه‌ای

بنابراین، داشتن شرط نژاد (فرّ شاهی) برای پادشاهی، شرط کافی نبود و تنها حاشیه امنی را برای خاندان و نوادگان ایجاد می‌کرد که رقبا را محدود به شاهزادگان دارای نژاد می‌کرد و کسی خارج از این دایره نمی‌توانست بر مسند قدرت بنشیند. حال برای انتخاب جانشین از بین نژادهای شاهی نیز سازوکار و شرطی وجود داشت که هرکسی نتواند ادعای شاهی کند و آن، داشتن فرّ ایزدی بود.

۲-۱-۳. فرّ موبدی

در شاهنامه، کسانی که برای دین و کشور می‌جنگند و سرزمین یزدان پرستان را گسترش می‌دهند، نام نیک یافته و شایسته جانشینی و دارای فرّ موبدی می‌شوند.

شاهان اساطیری با تکیه بر همین فرّ موبدی، زیردستان خود را همچون پیامبران به

یزدان پرستی دعوت می‌کنند (رستگار، ۱۳۸۴). این ویژگی، بیشتر جنبه دینی و معنوی دارد که هر پادشاه دادگری باید صاحب آن باشد؛ برای مثال، اردشیر ساسانی هنگام واگذاری تاج و تخت، به فرزندش شاهپور اول توصیه می‌کند:

نه بی تخت شاه‌یست دینی به پای
 نه بی دین بود شهریاری به جای
 نه از پادشاه بی‌نیازست دین
 نه بی دین بود شاه را آفرین
 فردوسی، ج ۷، ۱۹۶۸: ۱۸۷

که نشان می‌دهد، دین (فره موبدی) و پادشاهی از دید فردوسی، مانند دو برادرند که اساس هر دو، یکی است و به یکدیگر نیازمند هستند. بوذرجمهر نیز در هنگام توصیف انوشیروان، شاه و موبد را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد:

چنین بود تا گاه نوشین روان
 همو بود جنگی و موبد همو
 همو بود شاه و همو پهلوان
 سپهبد همو بود و بخرد همو
 فردوسی، ج ۸، ۱۹۷۰: ۲۶۶

همچنین، نام‌داران کشور در هنگام تاج‌گذاری منوچهرشاه، حکومت وی را با دین و فره موبدی گره می‌زنند و با کلمات زیر به رسمیت می‌شناسند:

که فرخ نیای تو ای نیکخواه
 ترا داد شاهی و تخت و کلاه
 فردوسی، ج ۱، ۱۹۶۰: ۱۳۶

ترا باد جاوید تخت روان
 همان تاج و هم فره موبدان
 فردوسی، ج ۱، ۱۹۶۰: ۱۳۷
 بزرگان و موبدان نیز به خسرو پرویز می‌گویند:

همه مهتران خواندند آفرین
 که هم شاه و هم موبد و هم ردی
 که بی تاج و تخت مبادا زمین
 مگر بر زمین فره ایزدی
 فردوسی، ج ۹، ۱۹۷۱: ۲۱۷

همچنین، ایرانیان برای دارنده فره موبدی احترام ویژه‌ای قائلند؛ برای مثال، افراسیاب، در ماجرای، برای کیخسرو پیغام می‌فرستد که با شیده، پسر خود، جنگ کند. هنگامی که ایرانیان، پیغام افراسیاب را می‌شنوند به کیخسرو می‌گویند، ننگ است برای ما که خسرو و دارنده فر موبدان ما ایرانیان، با دشمن بجنگد و ما نظاره‌گر باشیم:

که گویند از ایران سواری نبود

نخواهد مگر خسرو موبدان

فردوسی، ج ۵، ۱۹۶۷: ۲۶۷

که یارست باشیده رزم آزمود

که بر ما بود ننگ تا جاودان

لازم به ذکر است که برخلاف فرّه شاهی، فرّه موبدی، تنها مخصوص پادشاهان نبود و افراد عادی نیز می‌توانستند از آن برخوردار شوند. در حمله منوچهر به سپاه تور نیز به رزمندگان ایرانی گفته شد که کسانی که خون لشکر چین و روم را بریزند، تا همیشه نیک‌نام و با فره موبدان می‌مانند:

خروشی برآمد ز پیش سپاه

هر آن کس که از لشکر چین و روم

همه نیک‌نامند تا جاودان

فردوسی، ج ۱، ۱۹۶۰: ۱۲۱

که ای نامداران و مردان شاه...

بریزند خون و بگیرند بوم

بمانند با فره موبدان

افزون‌بر این، فرّه موبدی نیز مانند فرّه شاهی، به‌تنهایی تعیین‌کننده مشروعیت و حق جانشینی نبود و بیشتر، موجب تقویت مقبولیت پادشاه در بین مردم می‌شد و این داشتن فرّه ایزدی است که نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

۳-۱-۳. فرّه ایزدی

براساس فرمان اهورامزدا، این نوع فرّه، که در شاهنامه با عنوان «فرّه ایزدی» مشهود است، سبب تابش «نور ایزدی» از چهره پادشاهان می‌شود و نشان می‌دهد که حکومتشان مورد رضایت خداست و به آنان مشروعیت می‌بخشد، و پادشاه به کمک این فرّه، کشور را آبادتر می‌کند. درباره هوشنگ می‌خوانیم:

بدان ایزدی فرّه و جاه و کیان

جدا کرد گاو و خر و گوسپند

فردوسی، ج ۱، ۱۹۶۰: ۳۵

ز نخجیر گور و گوزن ژیان

به ورز آورد آنچه بد سودمند

همچنین، فرّه ایزدی برای مُلک شاه، صلح و آبادی پایدار می‌آورد؛ برای مثال، در مورد پادشاهی انوشیروان می‌خوانیم:

جهان را دل از شاه خندان بود

فردوسی، ج ۸، ۱۹۷۰: ۱۴۳

که بر چهر او فر یزدان بود

یا

جهان پر شد از فرّه ایزدی

فردوسی، ج ۸، ۱۹۷۰: ۱۹۱

بیستند گفتی دو دست از بدی

بنابراین، فره ایزدی، یکی از ارکان مهم آیین پادشاهی، نمایانگر تأیید الهی، و تأییدگر مشروعیت حکومت است که صلح و آبادانی به بار می‌آورد، اما نکته مهم این است که فره ایزدی، تفاوت چشمگیری با دو فرّ دیگر دارد و آن اینکه همچون فرّ موبدی و فرّ شاهی، هرکسی صاحب فرّ ایزدی نمی‌شود، یا نمی‌تواند آن را به ارث ببرد و تنها مخصوص پادشاه وقت است، یعنی امکان دارد در شرایط زمانی و مکانی یکسان، دو شخص دارای فرّ شاهی باشند، اما تنها یک شخص دارای فرّ ایزدی است و آن پادشاه است؛ برای مثال، طوس و گسته‌م و زوطهماسب، هم‌زمان دارای نژاد و فرّ شاهی بودند، ولی تنها زوطهماسب دارای فرّ ایزدی بود. همچنین، فریبرز و کیخسرو، هر دو از نوادگان کاووس و در یک زمان دارای فره شاهی بودند، ولی تنها کیخسرو دارای فرّ ایزدی بود و به همین دلیل نیز شاه شد. نخستین شهریار جهان در شاهنامه، کیومرث است که تنها از فرّ ایزدی برخوردار است. هوشنگ، جم، و منوچهر، در هنگام پادشاهی، هم فرّ ایزدی و هم فرّ شاهی داشتند. تهمورث و فریدون که از فرّ شاهی برخوردار بودند، فرّ ایزدی را در هنگام به قدرت رسیدن، دریافت کردند. تهمورث بر اثر زهد و سلوک، پرفروغ شد:

چنان شاه پالوده گشت از بدی

که تابید ازو فرّ ایزدی

فردوسی، ج ۱، ۱۹۶۰: ۳۷

افزون‌بر این، برای بهره‌مندی از فرّ ایزدی، شرایطی نیز لازم بود که به ترتیب عبارتند از: ۱) ایمان به یزدان و ستایش او؛ ۲) مبارزه با بدی (ظلم و ستم)؛ و ۳) پایبندی به اصل دادگری و نیکی و حکومت بر پایه داد و دهش (رستگار، ۱۳۸۴).

بنابراین، در پایان این بخش (سازوکار انتخاب ولیعهد و جانشین) به این نتیجه می‌رسیم که با داشتن این سه رکن (فرّ موبدی، فرّ شاهی و فرّ ایزدی) پادشاهی کاملی شکل می‌گرفت که از نژاد و تبار شاهان بوده و دین و حکومتی را در دست داشت که مورد رضایت و خواست خداوند است، اما ممکن است تمام این فره‌ها و صفات در یک پادشاه جمع نباشد و از آنچه در مثال‌های بالا دیدیم، اصل اساسی و مشترک در همه موارد، داشتن فره ایزدی یا حکم الهی است که پادشاهی بدون نژاد و حکومت دینی نیز کفایت می‌کند.

برای روشن‌تر شدن مطلب می‌توان مثال جریان طوس و گسته‌م را مطرح کرد

که با وجود داشتن فره شاهنشاهی، به سبب نداشتن فره ایزدی به قدرت نرسیدند و زال، علت این کار را این گونه نقل کرد:

اگر داری طوس و گستههم فرّ
نزیبد بریشان همی تاج و تخت
که باشد بدو فره ایزدی
فردوسی، ج ۲، ۱۹۶۲: ۴۳

سلم و تور، فرزندان فریدون، نیز با وجود همین شرایط و ارشد بودن، به دلیل نداشتن فره ایزدی به قدرت نرسیدند.

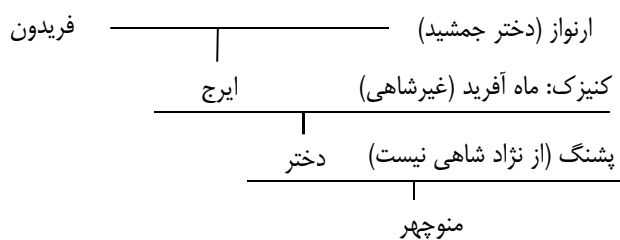
مورد دیگر، فریبرز، پسر کیکاووس بود که به دلیل نداشتن فره ایزدی، قدرت را به کیخسرو داد. مورد دیگر، بهرام گور بود که با وجود اینکه پسر شاه بود و فره شاهی داشت، قدرت را به خسرو داد، اما چون دارای فره ایزدی بود، دوباره قدرت را به دست گرفت؛ بنابراین، به این نتیجه می‌رسیم که شرط لازم (نه کافی) برای رسیدن به قدرت و پادشاهی، داشتن فره ایزدی است.

جدول شماره (۲). انواع فره‌مندی و ویژگی‌های آن

انواع فره‌مندی	تعریف	ویژگی‌ها
۱. فره شاهی / کیانی	این نوع فرّ که نژاد نیز نامیده می‌شود، به صورت موروثی به افراد خانواده حاکم منتقل می‌شود و کسی که دارنده آن است، یعنی از تبار پادشاهان است.	۱) هرکسی نمی‌تواند به آن دست پیدا کند و مخصوص خاندان شاهی است. ۲) شرط کافی برای مشروعیت نیست. ۳) شرط لازم برای مشروعیت نیست.
۲. فره موبدی	کسانی که به خاطر دین و کشور جنگ می‌کنند و سرزمین یزدان‌پرستان را گسترش می‌دهند، دارای فره موبدی می‌شوند که بیشتر، جنبه دینی و معنوی دارد که هر پادشاه دادگر باید صاحب آن باشد	۱) افراد عادی می‌توانستند از آن برخوردار شوند. ۲) شرط کافی برای مشروعیت نیست. ۳) شرط لازم برای مشروعیت نیست.
۳. فره ایزدی	این نوع فرّ براساس فرمان اهورامزدا، به شاهان داده می‌شود و نشان می‌دهد که حکومتشان مورد رضایت خداست و به آنان مشروعیت می‌بخشد.	۱) هرکسی نمی‌تواند آن را به دست آورد و فقط مخصوص پادشاه وقت است. ۲) شرط کافی برای مشروعیت نیست. ۳) شرط لازم برای مشروعیت است.

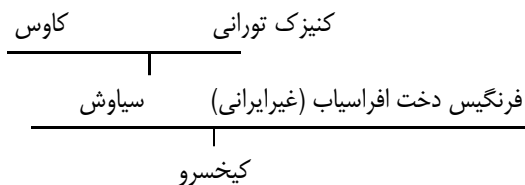
بنابراین، فره ایزدی تفاوت فاحشی با فرّ دیگر دارد و آن اینکه همچون فره شاهی یا نژاد، هرکسی صاحب فره ایزدی نمی‌شود یا نمی‌تواند آن را به ارث ببرد و تنها مخصوص پادشاه وقت است، یعنی امکان دارد در شرایط زمانی و مکانی یکسان، دو شخص دارای فره شاهی و نژاد باشند، اما تنها یک شخص، دارای فره ایزدی

است و آن پادشاه است. نکته مهم دیگری که در این زمینه وجود دارد، این است که یک پادشاه در شاهنامه حتی اگر فرّه ایزدی نداشته باشد، باید مدعی داشتن آن باشد و به دروغ، خود را صاحب آن بداند، چون شرط اصلی مشروعیت حکومت است؛ بنابراین، هریک از شاهزادگان که دارای فرّه ایزدی بود، به جانشینی انتخاب می‌شد. این قاعده فرّه ایزدی سبب می‌شد که فرزندان کوچک یا افرادی خارج از خانواده شاهی، ولی دارای نژاد نیز بتوانند شاه بشوند و اصل نخست‌زادگی در این سیستم حکومتی کارایی نداشته باشد؛ برای مثال، فریدون، زو، و قباد که به سلطنت می‌رسند، فرزند شاه نیستند، یا منوچهر که به قدرت رسید، از نظر نژادی پیوند دوری با دودمان کیانی داشت و تنها به دلیل داشتن فرّه ایزدی به عنوان شاه انتخاب شد. شجره منوچهر چنین است:



منبع: جوانشیر، ۱۳۶۰: ۱۲۰

همچنین، کیخسرو که در شاهنامه شاه ستوده‌ای است، با نژاد شاهی، فاصله زیادی دارد:



منبع: جوانشیر، ۱۳۶۰: ۱۲۱

اما از آنجاکه این موهبت و شاخص قابل دیدن و شهود نبود، برای پی بردن به آن دست به آزمون می‌زدند و کشورگشایی‌ها و اقبال فرد مدعی فرّه و نیز همت و شجاعت او به عنوان دلایل فرهمند بودنش پذیرفته می‌شد.

۲-۳. آزمون فرهمندی

انجام آزمون در بین شاهزادگان برای اثبات داشتن فرّه ایزدی، شیوه‌ای رایج در

شاهنامه است که گاهی حتی موجب می‌شد بزرگ‌ترین و نزدیک‌ترین شخص به شاه، به جانشینی نرسد و در عوض، شخصی از نوادگان دور، پادشاهی را کسب کند. منظور از آزمایش، این است که ولیعهد یا جانشین زمامدار، پیش از رسیدن به شاهی، شایستگی خود را ثابت کند؛ به‌ویژه اینکه سال‌ها گمنام بماند و در شرایط سخت زندگی کند تا اگر اخگری از شایستگی در او هست، در این شرایط، بروز کند و گرنه در هاله‌ی دروغینی از افتخار و بزرگی که درباریان برای کودکان خود می‌سازند، هر ولیعهدی، از کودکی «نابغه» و «رهبر خردمند» و دارای فره‌یزدی است (جوانشیر، ۱۳۶۰: ۱۳۵). فردوسی در شاهنامه به آزمایش شدن بسیار اهمیت می‌دهد و می‌گوید:

جوان گرچه دانا بود با گهر
بدونیک هرگونه باید کشید
ابو آزمایش نگیرد هنر
زهر تلخ و شوری بیاید چشید
فردوسی، ج ۵، ۱۹۶۷: ۱۲

آزمون‌هایی که برای پی بردن به لیاقت و فره‌یزدی افراد در شاهنامه مطرح شده است را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف) پیروزی در آزمون انتقام: گاهی شاه با یک تیر، دو نشان می‌زد؛ هم انتقام خون پسر خود را می‌گرفت و هم لیاقت و فره‌مند بودن شخص انتقام‌گیرنده را برای پادشاهی می‌سنجید، زیرا شخص دارنده‌ی فره‌یزدی، قدرتی اهورایی داشت و می‌توانست بر همگان غلبه کند. در این دسته می‌توان نخستین آزمون برای پی بردن به داشتن فره‌مندی و لیاقت شاهی را در شاهنامه داستان هوشنگ دانست. هوشنگ، ابتدا ولیعهد نبود، بلکه فرزند ولیعهد، یعنی سیامک، بود. سیامک در جنگ، کشته شد و پدر بزرگش، کیومرث، که شاه زمان بود، او را برای گرفتن انتقام پدر و اثبات لیاقت شاهی به جنگ دیوان فرستاد. وی پیروز برگشت و سزاوار شاهی و دارای فره‌یزدی شناخته شد و به کمک این فره خود به آبادانی کشور پرداخت: «بدان ایزدی فرّ و جاه و کیان» (فردوسی، ج ۱، ۱۹۶۰: ۳۵).

مورد بعدی، منوچهر، فرزند ایرج بود که او نیز مانند هوشنگ ابتدا ولیعهد نبود و زمانی به شاهی رسید که سزاواری و فره‌یزدی خود را در جنگ با سلم و تور و گرفتن انتقام پدر ولیعهد مقتول خود، ایرج، اثبات کرد. فردوسی در مورد منوچهر

می‌گوید: «همم دین و هم فرّه ایزدبست» (فردوسی، ج ۱، ۱۹۶۰: ۱۳۵). می‌توانیم داستان فرستادن اسفندیار توسط پدر به‌سوی ارجاسب را نیز در این دسته قرار دهیم، زیرا گشتاسب‌شاه با پسر خود عهد کرد که اگر انتقام ۳۸ برادر کشته‌شده و پدربزرگش، لهراسب، را از ارجاسب بگیرد و دو خواهرش، هما و به‌آفرید را نجات دهد، تاج و تخت را به او خواهد داد:

زلهراسپ وز کین فرشیدورد...
کنی خواهران را زترکان رها...
سپارم ترا تاج شاهنشاهی

فردوسی، ج ۶، ۱۹۶۷: ۱۶۵

به‌این ترتیب، گشتاسب برای دادن پادشاهی، برای پسر خود یک آزمون تعریف کرد تا فرّه خود را، که از طریق آن، تمام افراد به پیروزی می‌رسند، اثبات کند. هرچند پدر، قدرت را واگذار نکرد و آزمون دیگری مانند دستگیری رستم را به بهانه دینی برای پسرش تعریف کرد و درنهایت، اسفندیار به آغوش مرگ رفت.

ب) پیروزی در آزمون دلاوری در بین چندین نفر: گاهی پادشاه یا درباریان نمی‌توانستند برای انتخاب ولیعهد، شخص فرمند را از بین چندین شاهزاده تشخیص بدهند؛ به همین دلیل، آن‌ها را یک‌به‌یک می‌آزمودند. نخستین فردی که شاه در بین مدعیان برای انتخاب جانشین خود، اقدام به آزمایش کرد، فریدون بود که پیش از واگذاری کشورها و تقسیم قدرت، سه پسر خود را آزمود. به‌این ترتیب که به‌شکل ازدهایی در هنگام بازگشت از یمن در مقابل آن‌ها ایستاد؛ پسر مهتر از رویارویی با ازدها پرهیز کرد، پسر میانی نیز پس از غرشی در برابر ازدها، گریخت، اما ایرج، پسر کوچک‌تر، شمشیر از نیام کشید و به ازدها حمله برد (رستم‌وندی، ۱۳۸۸: ۲۱۶) و فریدون به لیاقت بیشتر پسر کوچک‌تر و داشتن فرّه ایزدی او پی برد و وی را به‌عنوان حکمران ایران انتخاب کرد. مورد بعدی، ماجرای انتخاب جانشین کیکاوس است. کیکاوس که قصد داشت کیخسرو را انتخاب کند، با مخالفت طوس روبه‌رو شد؛ وی گفت که تا پسرت، فریبرز هست، نباید نبیره‌ات، کیخسرو را شاه کنی:

چو فرزند باشد نبیره کلاه...
فریبرز با فرّ و برز کیان
فردوسی، ج ۳، ۱۹۶۵: ۲۳۹

آن‌گاه به شاه پیشنهاد شد که هردو فرزندش را بیازماید و هریک را که دارای فرّه

ایزدی دید، به‌عنوان جانشین انتخاب کند:

بین تا زهدو سزاوار کیست
فردوسی، ج ۳، ۱۹۶۵: ۲۴۱
بنابراین، کاوس آزمون فتح دژ بهمن را گذاشت، که کیخسرو از آن پیروز برگشت و بر همه ثابت شد که کیخسرو شایسته و دارنده فره است:

چو آگاهی آمد به ایران زشاه...
فردوسی، ج ۳، ۱۹۶۵: ۲۴۷
پس از مرگ یزدگرد، موبدان بر این نظر بودند که بهرام، شایسته پادشاهی و دارنده فره ایزدی نیست و با شخصی به‌نام خسرو موافق بودند. هنگامی که بهرام از این تصمیم آگاهی یافت، مجبور شد برای اثبات جانشینی و داشتن فره ایزدی خود پیشنهاد آزمون را بدهد، به این صورت که تاج شاهی را در میان دو شیر ژیان قرار دهند تا هرکس از مدعیان پادشاهی که سزاوارتر و فرهمندتر است، آن را از چنگ شیران برآید. پس از پیروزی بهرام از این آزمون:

بگفتند کین فره ایزد کیست
فردوسی، ج ۷، ۱۹۶۸: ۲۹۷
اردشیرشاه در سن ۵۱ سالگی فرزندی نداشت که به جانشینی خود انتخاب کند، اما روزی به او اطلاع دادند که فرزند پسری از او برجای مانده است. پس اردشیر برای آزمون اینکه آیا آن کودک، فرزند او و شایسته پادشاهی هست یا خیر، دستور داد کودکان زیادی را جمع کنند و گوی را نزدیک شاه بیندازند تا ببینند که کدام‌یک از کودکان، این دلیری را دارد که نزدیک شاه بیاید و آن کودک، بی‌گمان، فرزند او است. به فرمان شاه، گوی انداختند و همه کودکان چون نزدیک پادشاه رسیدند، ناکام برجای ایستادند و شاپور پیش آمد و گوی را ربود و به کودکان دیگر سپرد و از آزمون، پیروز بیرون آمد.

ج) آزمون خردمندی: همان‌گونه که در شاهنامه دیده می‌شود، برخی شاهان پیش از آنکه کسی را به ولیعهدی برگزینند، نخست او را در انجمن موبدان و بزرگان، آزمایش و از او پرسش‌هایی می‌کردند تا اگر خوب پاسخ داد و فره خود را به اثبات رساند، وی را جانشین خود کنند، زیرا دارنده فره از تمام رازهای هستی، آگاه و خردمندترین است. در این زمینه می‌توان از آزمون هرمز نام برد. انوشیروان شش پسر داشت و در ۷۴ سالگی از

اندیشه مرگ به فکر تعیین جانشین افتاد. یکی از پسرانش به نام هرمز را برگزید و از بوذرجمهر، وزیر خردمند دربار، و موبدان خواست که او را آزمایش کنند:

بخوانیدش و آزمایش کنید
 هنر بر هنربر فزایش کنید
 فردوسی، ج ۸، ۱۹۷۰: ۳۰۵

انجمن جمع شدند و هرمز را آزمایش کردند، وی سربلند بیرون آمد و ولیعهد شد. نمونه دیگر، یزدگرد، فرزند بهرام گور است که کلاه و نگین شاهی را به پسر کوچک‌ترش هرمز سپرد، زیرا پسر کوچک‌تر در طول آزمون زندگی از پیروز، پسر بزرگ‌تر، خردمندتر و شایسته‌تر بود.

زهرمز همی یابم آهستگی
 خردمندی و شرم و شایستگی
 فردوسی، ج ۸، ۱۹۷۰: ۷

جدول شماره (۳). معروف‌ترین نمونه‌های آزمون

موردها	آزمون‌ها
هوشنگ، منوچهر، اسفندیار	۱. آزمون انتقام
ایرج، کیخسرو، بهرام گور، شاپور	۲. آزمون دلاوری در بین چندین نفر
هرمز (فرزند انوشیروان)، هرمز (فرزند یزدگرد)	۳. آزمون خردمندی

۳-۳. انتخاب بدون آزمون و قاعده

در داستان‌های شاهنامه همیشه این‌گونه نبوده است که ولیعهد با دلاوری و سزاواری به این مقام برسد و گاهی (در شاهنامه) شاهدیم که شاه یا بزرگان کشور، ولیعهد را بدون هیچ‌گونه آزمون، قاعده و دلیل خاصی از بین فرزندان کوچک‌تر یا خارج از خانواده شاهی، انتخاب می‌کردند، زیرا اصل نخست زادگی، به دلیل اندیشه فره ایزدی در شاهنامه اجرا نمی‌شد و پادشاه و بزرگان می‌توانستند به سلیقه خود و تنها به بهانه داشتن فره ایزدی آن شخص را ولیعهد کنند. یکی از مواردی (در شاهنامه) که فرزندان از دستیابی به قدرت محروم شدند و شخصی خارج از خانواده شاه به قدرت رسید، ماجرای زوطهماسب و فرزندان نوذر بود. نوذرشاه، دو پسر به نام‌های گسته‌م و طوس داشت که با وجود فر شاهنشاهی، به بهانه کم‌تجربه بودن و نداشتن فره ایزدی پهلوانان، به‌ویژه سام، اجازه پادشاهی به فرزندان او نداد:

اگر داردی طوس و گستههم فرّ...

نزبید بریشان همی تاج و تخت...
که باشد بدو فره ایزدی

...

فردوسی، ج ۲، ۱۹۶۲: ۴۳

بنابراین، بدون هیچ‌گونه آزمون و قاعده‌ای، پیرمرد ۸۰ ساله‌ای، از نژادگان فریدون به‌نام زوطهماسب را به شاهی گماشت. همچنین، پس از مرگ گرشاسب‌شاه، این‌بار نیز پهلوانان و بزرگان کشور به پیشنهاد زال، کی‌قباد را به جانشینی انتخاب کردند که پسر شاه نبود و تنها دلیل انتخابش، داشتن فرّه ایزدی بود:

یکی شاه با فرّ و بخت جوان...
ز تخم فریدون یل کیقباد...
که با فرّ و برزست و با رأی و داد

...

فردوسی، ج ۲، ۱۹۶۲: ۵۶

انتخاب نخست کیخسرو، نوه نیمه‌ایرانی شاه، از سوی کیکاوس را نیز می‌توانیم بدون دلیل بنامیم، درحالی‌که پادشاه، پسرانی داشت، هرچند پس از اعتراض فریبرز و طوس، کیکاوس مجبور به گذاشتن آزمون شد. مورد دیگر در این زمینه، انتخاب لهراسب به جانشینی، توسط شاه وقت، کیخسرو، بود که هم بسیار گمنام بود و هم فردی خارج از خانواده شاه. کیخسرو از نژادگان دور هوشنگ بود. در میان انتخاب‌های بدون قاعده و اساس، عجیب‌ترین مورد، همای است. بهمن‌شاه با وجود داشتن پسری به‌نام ساسان، جانشینی خود را به دخترش، همای اهدا کرد. هرچند بهمن در برابر این کار، ادعای داشتن فرّه ایزدی برای همای نکرد، ولی این اندیشه سبب شده بود که اصل نخست زادگی اجرا نشود و هیچ قاعده‌ای انتخاب جانشین را دربر نگیرد. پیروزشاه نیز دو پسر داشت که قباد پسر مهتر و بلاش کهنتر بود. چون شاه به جنگ خوشواز رفت، پسر کهنترش، بلاش، را به‌عنوان جانشین بر تخت نشاند و دلپش تنها فرهمندی پسر کوچک‌تر بود:

بلاش از بر تخت بنشست شاد
فردوسی، ج ۸، ۱۹۷۰: ۱۱

برای آخرین مثال نیز می‌توانیم به انتخاب شاه توسط موبدان، پس از مرگ یزدگردشاه اشاره کنیم که شخصی سالخورده به‌نام خسرو را بدون آزمون و دلیل به پادشاهی رساندند، درحالی‌که یزدگرد، فرزندی به‌نام بهرام گور داشت؛ هرچند بهرام پس از مدتی لیاقت خود را ثابت کرد و به قدرت رسید، ولی موبدان ابتدا بنا به سلیقه، او را محروم کردند و توجیه آن‌ها این بود که پدر بهرام، ستمگر بوده و فرّه

از او گریخته است، پس فرزندش نیز فاقد این موهبت الهی است.

جدول شماره (۴). معروف‌ترین نمونه‌های انتخاب شاهان بدون آزمون و قاعده

انتخاب‌های بدون قاعده	موردها
۱. انتخاب توسط شاه	کیخسرو، لهراسب، هما
۲. انتخاب توسط بزرگان و موبدان	زوطهماسب، قباد، خسرو

۴-۳. بحران جانشینی در شاهنامه

بنابر آنچه بیان شد، بین شاهزادگان رقابتی برگزار می‌شد تا شانس خود را برای شاهی بیازمایند و گزینه‌های انتخاب‌شده را نپذیرند، حتی با وجود وصیت و گزینش ولیعهد توسط شاه وقت؛ بنابراین، در پی آن، بحران‌هایی در نظام حکومتی برای انتخاب جانشین رخ می‌داد. در چنین شرایطی، ادعای انتقال قدرت از پدر به پسر در بسیاری از خانواده‌های سلطنتی ایران در شاهنامه از دوره اساطیری تا پایان دوره تاریخی، بستر بسیاری از مجادلات و ستیزه‌های نظامی بوده است. براساس شاهنامه، نخستین اختلاف خانوادگی بر سر جانشینی، بین سه پسر فریدون به وجود آمد. بهانه این بود که چرا ایرج، پسر کوچک‌تر، بر ایران سلطنت کند و تاج کیانی بر سر نهد و برادران بزرگ‌تر در مغرب و روم حکومت کنند:

که داد او به کهتر پسر تخت زر...

نبودش پسندیده بخش پدر

فردوسی، ج ۱، ۱۹۶۰: ۹۱

نه بر تخت شاهی نه اندر خوریم

نه ما زو به مام پدر و پدر کمترین

فردوسی، ج ۱، ۱۹۶۰: ۹۴

به همین دلیل، به ایران لشکرکشی کرده و برادر خود و شاه آینده ایران را کشتند و کشور را تا مدت‌ها گرفتار بحران کردند.

همچنین، ممکن بود فرزندان پادشاه پس از مرگ به بهانه‌های مختلف اجازه پادشاهی پیدا نکنند که این خود، سبب درگیری‌های جدیدی می‌شد و به بحران جانشینی دامن می‌زد. یکی از مواردی که فرزندان پس از مرگ پدر از دستیابی به قدرت محروم شدند، نودرشاه است که دو پسر به نام‌های گسته‌م و طوس داشت که با وجود داشتن فرّه شاهنشاهی، به بهانه کم‌تجربه بودن و نداشتن فرّه ایزدی، پهلوانان، به‌ویژه سام، به آن‌ها اجازه پادشاهی ندادند:

اگر داری طوس و گستههم فرّ
نزیب بریشان همی تاج و تخت
که باشد بدو فره ایزدی
فردوسی، ج ۲، ۱۹۶۲: ۴۳

سپاهست و گردان بسیار مر
بباید یکی شاه بیدار بخت
بتابد ز دیهیم او بخردی

همچنین، پس از مرگ گرشاسب، کی قباد به جانشینی او انتخاب شد که پسر شاه نبود. با توجه به همه این دلایل، هیچ‌گاه با قاطعیت معلوم نبود که چه کسی بر جای فرمانروا خواهد نشست، حتی اگر خود پادشاه، جانشینش را تعیین کرده بود و هنگام مرگ نیز بر اریکه قدرت بود؛ برای مثال، هنگامی که کیکاووس عزم کناره‌گیری از تخت و تاج کرد و موضوع جانشینی مطرح شد، نوه خود، کیخسرو، را بر تخت نشاند، اما فریبرز، پسر شاه نیز ادعای داشتن فره ایزدی و جانشینی کرد و به همین بهانه برای رسیدن به حق خود، لشکری ۱۲ هزار نفری جمع کرد و باز در خاندان‌های شاهی ایران بر سر جانشینی شاهد هرج و مرج بودیم؛ هر چند در پایان به ناچار به فرمان کیکاووس، آزمونی برگزار شد تا دارنده فره ایزدی مشخص شود؛ بنابراین، هر دو را به دژ اهریمنی بهمن در اردبیل بردند:

بین تا ز هر دو سزاوار کیست
فردوسی، ج ۳، ۱۹۶۵: ۲۴۱

سرانجام، کیخسرو بر دژ جادو غلبه کرد و در نتیجه سلطنت و فره ایزدی او اثبات شد:
چو آگاهی آمد بایران ز شاه...
فردوسی، ج ۳، ۱۹۶۵: ۲۴۷

همچنین، هنگامی که کیخسرو، لهراسب را به‌عنوان جانشین خود انتخاب کرد، سران کشور، از جمله زال که از انتخاب شاه راضی نبود، به بهانه نداشتن نژاد و هنر بر کیخسرو خروشیدند:

خروشی برآمد ز ایرانیان
فردوسی، ج ۵، ۱۹۶۷: ۴۰۷

کزین پس نبندیم شاها میان
مورد دیگر، ماجرای انتخاب فرزندان یزدگرد بود. یزدگرد، فرزند کوچک‌تر یعنی هرمز را به ولیعهدی انتخاب کرده بود، اما پس از مرگ شاه، برادر بزرگ‌تر، یعنی پیروز، این انتخاب پدر را قبول نداشت و پادشاهی را حق خود

می دانست:

چو بیدادگر بد سپرد و بمرد

پدر تاج شاهی به کهتر سپرد

فردوسی، ج ۸، ۱۹۷۰: ۸

بنابراین، پیروز از سیستان به جنگ هرمز آمد و پس از ایجاد بحران در کشور، برادر را شکست داد و خود بر اریکه قدرت نشست. همچنین، همان گونه که پیشتر گفتیم، ممکن بود فرزندان پادشاه پس از مرگ به بهانه های مختلف، اجازه پادشاهی کسب نکنند که این خود، سبب درگیری های جدیدی می شد و به بحران جانشینی دامن می زد. یکی از مواردی که فرزندان پس از مرگ پدر از دستیابی به قدرت، محروم شدند، در داستان یزدگرد بازتاب یافت. او پادشاهی بیدادگر بود و موبدان و ردان بر این نظر بودند که فرّه از او گسسته شده است و در فرزندش، بهرام نیز تجلی ندارد و اجازه پادشاهی به او ندادند. هنگامی که بهرام از این تصمیم آگاهی یافت، مجبور شد برای اثبات جانشینی خود لشکرکشی کرده و پایتخت را فتح کند و به حق خود که پسر ارشد شاه بود، برسد. هرچند در پایان این داستان نیز برای جلوگیری از خونریزی مجبور به انجام آزمایش شدند. به این ترتیب، بهرام، فرزند ارشد یزدگرد، مجبور شد برای اثبات جانشینی و داشتن فرّه ایزدی خود، آزمون اثبات داشتن فره را بگذراند؛ به این صورت که تاج شاهی را در میان دو شیر ژیان گذاشتند تا هرکس از مدعیان پادشاهی که سزاوارتر و فرهمندتر است، آن را از چنگ شیران برآید. موبدان هنگامی که این پیشنهاد را شنیدند:

نه از راه کزی و نابخردیست

بگفتند کین فرّه ایزدیست

فردوسی، ج ۷، ۱۹۶۸: ۲۹۷

همان گونه که دیدیم، هرکسی از خاندان شاهی، از برادر بزرگ گرفته تا نوه و نتیجه و خاندان های دور شاهی می توانست ادعای شاهی و داشتن فرّه ایزدی داشته باشد. این امر خود، سبب بروز هرج و مرج در خاندان سلطنتی می شد، چون جانشین به طور دقیق -حتی با اعلام پادشاه- معلوم نبود. این موارد در سراسر شاهنامه بحران هایی از قبیل شورش ها و سرپیچی هایی را بر سر جانشینی و ولیعهدی ایجاد می کرد که در جدول زیر تعداد دقیق آن مشخص شده است:

جدول شماره (۵). بحران‌های جانشینی ناشی از ادعای فره ایزدی

دوره تاریخی	تعداد شاهان	ادعای گسست فره از شاه و بحران جانشینی	سرپیچی از فرمان شاه در مورد ولیعهد	شورش‌های انجام‌شده برای اثبات فره ایزدی	مجموع بحران‌ها بر سر جانشینی
دوران اساطیری	۴	۱	-	۱	۲
دوران پهلوانی	۱۵	۹	۱۱	۹	۲۹
دوران تاریخی	۳۱	۲۳	۶	۱۷	۴۶
جمع سه دوره	۵۰	۳۳	۱۷	۲۷	۷۷

نتیجه‌گیری

در دنیای واقعی در بسیاری از مواقع، جانشین شاه براساس اصل نخست‌زادگی انتخاب می‌شد که بدون هیچ ابهامی، قدرت به بزرگ‌ترین پسر شاه و در صورت نداشتن پسر، به نزدیک‌ترین خویشاوند او تفویض می‌شد، اما تقسیم قدرت از عوامل اصلی چالش سیاسی در شاهنامه است. انتقال قدرت از پدر در بسیاری از خانواده‌های سلطنتی ایران، از دوره اساطیری تا پایان دوره تاریخی، بستر بسیاری از درگیری‌ها و ستیزه‌های نظامی بوده است، زیرا اساسی‌ترین اصل برای جانشینی، نخست‌زادگی نبود، هرچند پسر ارشد و از خانواده شاهی بودن، موقعیت بهتری را برای جانشینی فراهم می‌کرد. قاعده اصلی، برخورداری از فره ایزدی یا فیض الهی بود. هرکس که از این فیض الهی بهره‌مند بود، می‌توانست بر تخت سلطنت بنشیند و به این ترتیب، حکومت او مشروعیت می‌یافت. ذکر این نکته نیز ضروری است که حق شاه برای انتخاب جانشینش، منحصر به فرزند او نیست و شاه قادر است از افراد نژاد و کسانی که به نوعی با خاندان سلطنتی مرتبط است، فردی را به شرط داشتن فره ایزدی- به جانشینی برگزیند.

بنابراین، براساس این نظریه، هریک از فرزندان دارای نژاد (فره شاهی)، چه فرزند بزرگ‌تر یا فرزند کوچک‌تر، یا فردی از نژاد شاهی و خارج از آن خانواده می‌توانست به قدرت برسد؛ البته شرط اساسی آن، پیروزی در آزمون داشتن موهبت فره ایزدی و اثبات صلاحیت و حقانیت برای پادشاهی بود. از آنچه گفتیم می‌توان دریافت که به هر حال، مسئله جانشینی، وضعیتی دشوار و مشکل‌ساز بوده است و اینکه چه کسی پس از مرگ فرمانروا بر تخت بنشیند، هیچ‌گاه مشخص نبود.*

منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۱)، *ایران و جهان از نگاه شاهنامه*، تهران: امیرکبیر.
- اسلامی، روح‌اله و فاطمه ذوالفقاریان (۱۳۹۰)، «حکومت‌مندی در تاریخ فلسفه سیاسی»، *دوفصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش سیاست نظری*، شماره ۹، زمستان ۱۳۸۹ و بهار ۱۳۹۰.
- اعتمادمقدم، علیقلی (۱۳۳۵)، *فر در شاهنامه*. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر پیشین.
- _____ (۱۳۴۶)، *پادشاهی و پادشاهان از دیده ایرانیان بر بنیاد شاهنامه فردوسی*، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
- _____ (۱۳۴۶)، *تاج‌گذاری در ایران باستان*، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
- _____ (۱۳۴۸)، *شاه و مردم، بر بنیاد شاهنامه فردوسی*، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
- _____ (۱۳۴۸)، *ولیعهدی در ایران باستان بر بنیاد شاهنامه فردوسی*، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
- _____ (۱۳۵۰)، *آیین شهریاری در ایران بر بنیاد شاهنامه فردوسی*، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
- امیدسالار، محمود (۱۳۹۶)، *بوطیقا و سیاست در شاهنامه*، ترجمه فرهاد اصلانی و معصومه پورتقی، تهران: نشر سخن.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۷۷)، *یشت‌ها*، چاپ اول. تهران: اساطیر.
- _____ (۱۳۵۶)، *یشت‌ها، به کوشش بهرام فره‌وشی*، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ثاقب‌فر، مرتضی (۱۳۸۷)، *شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران*، چاپ دوم، تهران: انتشارات معین.
- ثروتیان، بهروز (۱۳۵۰)، *بررسی فر در شاهنامه فردوسی*، انتشارات کمیته استادان دانشگاه تبریز.
- جوانشیر، م.ف (۱۳۶۰)، *حماسه داد: بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه*، چاپ دوم. تهران: انتشارات حزب توده.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۹۵)، *تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان*، چاپ پنجم، تهران: نشر قومس.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۶۹)، *تراژدی قدرت در شاهنامه*، چاپ اول، تهران: انتشارات نیلوفر.

- رستگار، نصرالله (۱۳۸۴)، «مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی»، نشریه آئینه میراث، شماره ۲۹.
- رستم وندی، تقی (۱۳۸۸)، *اندیشه ایرانشهری در عصر اسلامی*، تهران: نشر امیرکبیر.
- رضاقلی، علی (۱۳۹۱)، *جامعه‌شناسی خودکامگی*، چاپ نوزدهم. تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۸۵)، *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی*، چاپ بیست و پنجم، تهران: نشر نی.
- رضا، عنایت‌الله (۱۳۵۵)، *پیوستگی آیین شاهنشاهی با زندگی و معتقدات ایران (ویژگی‌ها و مزایای آیین شاهنشاهی)*، تهران: شورای عالی فرهنگ و هنر، مرکز مطالعات و هماهنگی.
- رضا، فضل‌الله (۱۳۸۷)، *نگاهی به شاهنامه، تناور درخت خراسان*، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ریاضی، حشمت‌الله (۱۳۸۹)، *داستان‌ها و پیام‌های شاهنامه فردوسی*، چاپ چهارم، تهران: نشر اوحدی.
- سالار کسرای، محمد (۱۳۸۶)، «اندیشه سیاسی فردوسی»، *مجله علوم سیاسی دانشگاه آزاد کرج*، شماره ۷.
- سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر (۱۳۶۸)، *ضحاک ماردوش از شاهنامه فردوسی*، تهران: نشر نو.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۶)، *شاهنامه‌ها*، تهران: نشر هرمس.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۴۶)، *آیین شاهنشاهی ایران*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۴)، *حماسه‌سرایی در ایران*، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۹۴)، *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: انتشارات کویر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۷۱)، *شاهنامه*، آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۹ جلد، مسکو.
- فره‌وشی، بهرام (۱۳۹۰)، *کارنامه اردشیر بابکان*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قاضی مرادی، حسن (۱۳۸۹)، *استبداد در ایران*، چاپ چهارم، نشر کتاب آمه.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۷)، «فره ایزدی و حق الهی پادشاهان»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۳۰-۱۲۹.
- _____ (۱۳۹۱)، *ایران، جامعه کوتاه‌مدت*، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نشر نی.
- کربن، هانری (۱۳۹۱)، *چشم‌اندازهای معنوی و فلسفی: اسلام ایرانی*، ترجمه انشالله رحمتی، نشر سوفیا.
- _____ (۱۳۸۴)، *بن‌مایه‌های آیین زرتشتی در اندیشه سهروردی*، ترجمه محمود بهفروزی. چاپ اول، تهران: جامی.
- کناوت، ولفگانگ (۱۳۵۵)، *آرمان شهریاری ایران باستان، از کسنفن تا فردوسی*، از روی آثار نویسندگان یونان و روم و ایران، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
- ماکیاولی، نیکولو (۱۳۹۵)، *شهریار*، ترجمه داریوش آشوری، انتشارات آگاه.
- مجتباتی، فتح‌الله (۱۳۵۲)، *شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان*، تهران: انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۴)، *ارمغان مور، جستاری در شاهنامه*، چاپ اول، تهران: نشر نی.

معین، محمد (۱۳۲۶)، *مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

هانزن، کورت (۱۳۷۴)، *شاهنامه فردوسی، ساختار و قالب*، ترجمه کیکاووس جهانداری، چاپ اول، تهران: نشر پژوهش فرزانه روز.

Lemke, Tomas (2000), *Foucault, Governmentality and Critique*, paper present at the rethinking Marxism conference, university of Amherst (MA).

Dean, Mitchel (1999), *Governmentality: Power and Role in Modern Society*, London: Sage.

Dupont, Danica and Pearce, Frank (2001), "Foucault Contra Foucault: Reading the 'Governmentality' Papers", *Theoretical Criminology*, Vol. 5, No. 2, pp. 123-158.

Parsons, Talcott (1974), *Max Weber, The Theory of Social and Economic Organization*, London: Oxford University Press.